

پژوهش در تاریخ، سال دهم، شماره ۲۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

اسطوره‌های سکولار / مذهبی خشونت: مورد پژوهی اسماعیلیه نزاری دوره

الموت^۱

داریوش محمدپور^۲

ترجمه شهرزاد رضایی مقدم^۳ و ماشاءالله اسماعیلی^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۰۷

چکیده

روایت‌های معاصر از خشونت، به‌ویژه پس از ابراز خشونت‌های اخیر توسط گروه‌های به‌اصطلاح «اسلام‌گرا»، دوگانه‌سازی ناصحیحی از خشونت‌های مذهبی را در مقابل خشونت‌های سکولار بازسازی کرده‌اند. چنین منشور تغییر شکل‌یافته‌ای، که در علم سیاست نیز غالب است، ریشه‌های خشونت را [در جهان مسیحیت] به جوامع مذهبی قرون وسطی و در میان سایر ادیان به اسماعیلیان نزاری، که با اسطوره حشاشین در پیوندند، ارتباط داده است. علیرغم پژوهش‌های متفاوت محققان برجسته مطالعات اسماعیلی، اسطوره حشاشین هنوز در برخی زمینه‌ها نظیر نظریه سیاسی قدرتمند است. این مقاله، ضمن واسازی این روایت، تلاش می‌کند تا عوامل فردی و اجتماعی، به‌عنوان عوامل انسانی، را برجسته کند و با روایات ذات‌گرایانه‌ای، که در آن مسئولیت گسترش خشونت را بر عهده باوری خاص می‌اندازند، مخالفت کند. حرکت ورای روایات تقلیل‌گرایانه خشونت برای شکستن چرخه شریانه خشونت، که جوامع انسانی در سراسر جهان را احاطه کرده، حیاتی است.

واژگان کلیدی: آدم‌کشان، حشاشین، اسماعیلیان، نزاری‌ها، خشونت، ترور، نظریه سیاسی

^۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Daryoush Mohammad Poor, 2020, "Secular/Religious Myth of Violence: The case of Nizārī Ismailies of the Alamūt Period," *Studia Islamica*, Vol. 114, Issue 1, 47-68.

^۲. پژوهشگر مؤسسه مطالعات اسماعیلی (لندن)، dpoor@iis.ac.uk

^۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات،

Shahrzad_rezai_206@yahoo.com

^۴. پژوهشگر، abc.mesmaeili@yahoo.com

۱. مقدمه^۱

داستان جامعه مسلمان شیعه‌ای که اغلب خود را در تضاد با همتایان مسلمان خود می‌یافت و این موضوع موجب بروز درگیری‌های خشونت‌آمیز در برخی دوره‌های تاریخی خود می‌شد زمینه را برای برخی روایات مدرن درباره خشونت، مذهب، تروریسم و ارتباط میان آنها فراهم کرده است. وجود این ارتباط بر ریشه‌شناسی اصطلاح «حشاشین» متکی است، که اشکال مشخصی از خشونت قرون میانی و بعضی از (اگر نه تماماً) آنها را به اسماعیلیان نزاری و شیوه‌های روایت شده در تاریخ آنها در دوره الموت پیوند می‌دهند.

این مقاله بررسی می‌کند که چرا و چگونه این روایت، طی پیوند دادن خشونت و تروریسم به مذهب، و به‌ویژه به اسماعیلیان نزاری، در حوزه نظریه‌های سیاسی خشونت مورد اقبال قرار گرفته است. در تمام روایات ساخته شده که در آنها ارتباطی ارگانیک میان اسماعیلیه نزاری و تروریسم برقرار شده، مفروض اساسی این است که هرگاه ادیان و مذاهب - و در بعضی روایت‌ها، ادیان ابراهیمی - با قدرت سیاسی یا تلاش برای دستیابی به قدرت مرتبط باشند، تمایل به شیوع خشونت نیز وجود دارد. چنین مفروضاتی حتی در زمان‌هایی با این ادعای بحث‌برانگیز که «دین» علت و خشونت نتیجه آن است، شدیدتر نیز می‌شود. در مورد اسماعیلیان نزاری، به نظر می‌رسد که فهم خشونت تحت عنوان ترور ظاهر شده است. از این رو، چنین روایت‌هایی یک گام جلوتر می‌روند و ادعا می‌کنند که مذهب - در این مورد، تفسیر شیعه اسماعیلی - نیز منجر به ترور شده و از آن نتیجه می‌گیرند که:

الف) در مذهب تمایل ذاتی به خشونت وجود دارد؛

ب) تمام اشکال مدرن خشونت، از یک یا چند طریق، به دنبال الهام و یادگیری روش‌های خود از فرم‌های پیشامدرن خشونت هستند.

^۱. من عمیقاً مدیون همکارم آقای راسل هریس (Russel Harris) در مؤسسه مطالعات اسماعیلیه هستم که متن حاضر را با دقت ویرایش کردند. این مقاله نسخه‌ای مفصل‌تر از مقاله‌ای است که در کنفرانس *The KNAW-LIAS Conference* با عنوان «خشونت سیاسی و راه تقسیم‌بندی سکولار/مذهبی» (Political Violence beyond the Secular/Religious Divide) در ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۴ در دانشگاه لایدن ارائه شد.

ساخت‌شکنی از این قبیل روایت‌ها نشان می‌دهد که چنین روایت‌هایی خودمشروعیت‌پنداری بر پندارهای صرف، افسانه‌ها، داستان‌های ساختگی و تصورات بحث‌برانگیز، که ارتباط بسیار کمی با واقعیات تاریخی دارند، ساخته شده‌اند. علاوه بر این، بسیاری از مفروضات مورد وثوق چنین ادعاهایی مشروعیت را براساس تجزیه و تحلیل‌هایی ارائه می‌دهند که اگر به صورتی دیگر باشند صخه گذاردن بر آن‌ها دشوار است. تکلیف ساخت‌شکنی از چنین روایاتی سهل و ممتنع است. سهل و آسان است؛ زیرا بخش قابل توجهی از چنین افسانه‌هایی توسط پژوهشگران برجسته مطالعات اسماعیلی مطرح شده است. با این حال، امر مهم مورد مطالبه این است که شکاف موجود میان مطالعات اسماعیلیه و سایر رشته‌ها، به‌ویژه نظریه‌های سیاسی و فلسفه سیاسی، برداشته شود.

پیامد این بازنمایی، که ریشه خشونت و ترور را در قرون میانه و رفتارهای اجتماع مسلمان شیعی قرون ۱۲ و ۱۳ م. می‌داند، این است که در آنچه امروزه ما به‌عنوان دین می‌شناسیم^۱، عناصری «گریزی» یا «ذاتی» وجود دارند که به شکل‌گیری خشونت و در شکل خاص‌تر آن تروریسم منجر می‌شوند. این استدلال همچنین مفروض می‌گیرد که فقدان رواداری و تساهل و نیز امتناع از پذیرش و تأیید «دیگری» در مذهب امری ذاتی است. این درک عمدتاً با مفروض گرفتن دوگانه سکولار-مذهبی ارتباط درونی دارد، دوگانه‌انگاری‌ای که یک سوی آن رواداری، به رسمیت شناختن «دیگری»، عقلانیت و نیکی است و سویه دیگر آن آبستن خشونت، تروریسم و شرارت -هم بصورت بالقوه و هم بالفعل آن- است.

تفاوتی اساسی نمی‌کند که چه حزب و گروهی، چه با انگیزه‌ها و بازنمایی‌های ایدئولوژیک مذهبی و یا سکولار، مدّعی قرارگیری در سمت درست تاریخ باشد. هر دو گروه تلاش می‌کنند تا این دوگانگی را حفظ کنند تا موقعیت خود را مشروعیت بخشیده و مباحثات را به بحث‌های جدلی فرو کاهند. مورد اسماعیلیان نزاری یکی از بهترین نمونه‌ها برای این بحث‌های جدلی و بازنمایی ایدئولوژیک بوده است که در قرون میانه، عمدتاً به علت اطلاعات غلط و یا نبود اطلاعات، ظهور کرده است. اما از آنجا که روایت پیشا-مدرن و قرون میانه به شکل مدرن تغییر

۱. برای بحث مفصل از چگونگی شکل‌گیری مقوله «دین» بنگرید به Cavanaugh (۲۰۰۹، ۵۷-۱۲۲).

پیدا کرده، موجب بروز یک گسیختگی پنهان تحت لایه‌های متعددی از حدسیات غیر قابل اتکا و تعصبات جدلی شده است. افزون بر این، علاوه بر زمان‌پیش بودن بحث، بسیاری از این روایت‌ها در نشان دادن خط سیر تعبیرات مدرن از خشونت، علل بنیادین و عوامل تداوم آنها، ناکام بوده‌اند.

۲. روایت

در ادبیات مدرن، ارتباط میان مفاهیم خشونت، تعصب مذهبی یا بنیادگرایی، به‌ویژه هنگامی که خود را در «تروریسم» نشان می‌دهد، به نظر می‌رسد غالباً در یک و یا چندین مسیر با واژه بی‌مسمای «حشاشین/ آدم‌کش‌ها» مرتبط باشد. این واژه بی‌مسمای اسماعیلیان نزاری دوره الموت در قرن ۱۳م. را وصف می‌کند و در اصل توسط صلیبیون و پس از آن از طریق گزارش‌های مارکوپولو به صورت گسترده وارد زبان‌های اروپایی شد و مورد استفاده قرار گرفت. این روایت نشان می‌دهد که گروهی از انقلابیون و متعصبان مذهبی وجود داشته‌اند - در اینجا تصور صلیبیون از مسلمانان با تصور دشمنان مسلمان اسماعیلیان با هم در تضاد است - که به نام خداوند و به خاطر بهشت موعود و تمام لذت‌های آن به خشونت و ترور دست می‌زدند. چنین گزارش‌هایی به ما می‌گویند که آنان می‌توانستند با مصرف مواد مخدر (واژه بی‌مسمای آدم‌کش (assasin) ضبط مارکو پولو از واژه حشاشین یا استعمال کنندگان حشیش بوده است) طعم بهشت را در همین دنیا بچشند. با این حال، میان روایت اروپایی و روایت مخالفان مسلمان اسماعیلیان نزاری تفاوت وجود دارد. بنا بر روایت اروپایی، اسماعیلیان همراه با دیگر مسلمانان («ساراسن‌ها»^۱) اعمال شومی را به نام ایمانشان و خدای خودشان انجام می‌دادند: تمایز میان خود و دیگری از پیش روشن بود، اما روایت‌های اروپایی عنصر ایمان و اعتقاد را در نظر قرار دادند. در مورد مسلمانان غیر اسماعیلی، احساس آنان نسبت به اسماعیلیان متفاوت است، در نظر آنان اسماعیلیان جامعه‌ای مطرود بودند. اگر چه همه مسلمانان اسماعیلیه را مایه نفرت یا کج‌روی در نظر نگرفتند، اما مراکز قدرت، که غالباً از زبان دین برای ادعای مشروعیت و اقتدار

۱. در جنگ‌های صلیبی، این واژه از سوی صلیبی‌ها به مسلمانان اطلاق می‌شد.

استفاده می‌کردند، به ندرت در برچسب زدن به اسماعیلی‌ها به‌عنوان مرتد یا کافر تردید به خود راه دادند. بنابراین، برای مسلمانان غیر اسماعیلی، هر گونه تقبیح شعائر اسماعیلی در خدمت هدف انسانیت‌زدایی از اسماعیلیان و یا توصیف آنان به‌عنوان یک جریان انحرافی قرار می‌گرفت (همانطور که در ادامه خواهیم دید، متأسفانه این موضوع به زمان پیشامدرن محدود نشد). از نظر صلیبیون مسیحی، مسلمانان به‌طور قطع محروم از رستگاری بودند و این مسئله، حداقل به‌صورت اصطلاحات خطابی، در الهیات مسیحی مطرح بود. با این حال، در میان مسلمانان، عناصری از قدرت، مشروعیت، اقتدار و استلزامات عقیدتی نیز در معرض خطر بودند. وجه مشترک هر دو روایت آن است که آنها به گزارش‌هایی تکیه کردند که در آنها تخیلات غرورآمیز نقش مهمی ایفا کرده بود.

علاوه بر این، ارتباط تفکیک‌ناپذیر اسماعیلیان با آدم‌کشی، توسط دیگران، ادامه یافت (بخشی بخاطر دلایل ریشه‌شناختی). آنان نخستین کسانی پنداشته می‌شوند که از تاکتیک‌های خشونت‌آمیز برای ترور دشمنان خود استفاده کردند و فرض بر این است که همه گروه‌های بعدی، که از این تاکتیک‌ها استفاده کردند، آنها را از این «پیشگامان تروریست‌های مدرن» آموخته‌اند.^۱ یکی از پیامدهای فوری و بی‌واسطه این روایت، این است که مذهب، به‌ویژه هنگامی که در پیوند با قدرت باشد، ناگزیر منجر به خشونت و ترور می‌شود («مذهب خشونت به بار می‌آورد»).

در این گونه روایت‌ها، ماهیت برخورد اروپائیان با اسماعیلی‌ها شایان توجه است: اروپائیان، از طریق گزارش‌های صلیبیون، اسماعیلیان نزاری را شناختند. نخستین برخوردهای صلیبیون با جامعه مسلمان شیعه از طریق اسماعیلیان نزاری در سوریه (شامات) و نه در ایران،

^۱ به‌ویژه در ایران نسبت به این انتساب پافشاری صورت گرفته است، هر نوع اشاره‌ای به اسماعیلیه در ایران اغلب مسئله‌ای حساسیت‌برانگیز است. در ۱۲ مارس ۲۰۰۰ م، سوء قصدی به جان سعید حجازیان، عضو شورای شهر [تهران] و مشاور رئیس‌جمهور وقت، محمد خاتمی، و مدیر مسئول روزنامه صبح/مرور رخ داد. یک هفته بعد، در مقاله‌ای در روزنامه آشکارا درباره اسماعیلیان نزاری و فدائیان حسن صباح به‌عنوان اسلاف کسانی که به حجازیان شلیک کردند سخن به میان آمد. حتی یک روزنامه اصلاح‌طلب به جای محکومیت خشونت و ترور بر مبنای بسترهای اخلاقی یا قانونی، تصمیم گرفت به افسانه‌ها متوسل تا گزارش خبری خود را به اثبات برساند. مقاله مزبور را محمدعلی محمدی در تاریخ ۱۶ مارس ۲۰۰۰ م به نگارش درآورد.

مرکز اسماعیلیان در آن زمان، بود. در روایات اروپایی، لقب «پیر کوه = شیخ الجبل» به رشیدالدین سنان، رهبر برجسته نزاری در سوریه، اشاره دارد که پایگاه‌های نزاری در آنجا را سامان مجدد داد و تقویت کرد. اگرچه حاکمان فرنگی در نخستین جنگ صلیبی پیروزی‌هایی را در شرق نزدیک به دست آوردند، علاقه چندانی به گردآوری اطلاعات در مورد مسلمانان و باورهایشان نداشتند. به‌ویژه این موضوع در نوشته‌های مورخان برجسته‌ای مانند ویلیام صوری^۱ (درگذشت حدود سال ۱۱۸۴م)، که برای مدت طولانی در کنار مسلمانان زندگی کرد، مشهود است. این فقدان اطلاعات و بی‌میلی نسبت به آنان با ابطال و محکوم کردن اعتقاداتشان همراه بود.

۳. ادبیات موضوع: اختلافات و ناکامی‌ها

نوشتارها درباره خشونت و ترور، به ویژه پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر و «جنگ علیه تروریسم»، وقتی به اسماعیلیان نزاری می‌رسد اصلاً بی‌طرفانه نیست. هنگامی که از آنان یاد می‌شود، به طور کلی، روایت به شدت بر تصویری مجادله‌ای و خیال‌پردازانه، که مرتبط با آدم‌کشان است، تمرکز می‌کند. علاوه بر این، همچنین مسئله اطمینان‌پذیری پژوهش‌هایی که در ادبیات موضوع مربوط به ترور / خشونت و طبقه‌بندی‌های مذهبی / سکولار به آنها ارجاع داده می‌شود مطرح است.

اثر برجسته هاجسن^۲ (۱۹۵۵م)، که اولین پژوهش علمی با استاندارد بالا است، خط سیر داستان فدائیان^۳ اسماعیلیه نزاری را به نحوی انتقادی دنبال می‌کند. به استثنای آثاری که مستقیماً با مطالعات اسماعیلی سروکار دارند، هنوز هیچ و یا کمترین اشاره‌ای به ارزیابی هاجسن از اسطوره‌های مرتبط با اسماعیلیه نزاری وجود ندارد. حتی در آثاری در زمینه علوم سیاسی، که حاوی بحث در مورد ابعاد سکولار / مذهبی ترور است، اثر هاجسن برای زنده نگه داشتن و مشروعیت دادن به این قانون و قاعده کلی استفاده می‌شود که میان ترور و آموزه‌های

1. William of Tyre

2. Hodgson

3. این اصطلاح در مذهب اسماعیلیه نزاری برای ارجاع به کسانی که زندگی خود را برای آرمان جامعه دینی خود فدا می‌کردند به کار می‌رفته است.

مذهبی پیوندی ارگانیک وجود دارد، به عنوان مثال این موضوع را در کار راپوپورت^۱ (۱۹۸۴م) می‌توان دید. این توجه راپوپورت در نتیجه‌گیری مقاله‌اش کاملاً روشن است: «هیچ تاریخ معتبری از تروریسم مدرن وجود ندارد که نشان دهد سرآغاز پیشرفت آن بیش از یک قرن پیش بوده باشد» (1984: 672). با توجه به نظر راپوپورت، هر تاریخ مدرن از تروریسم برای تثبیت پیوند خود با گذشته نیازمند به‌کارگیری اصطلاحاتی از آموزه‌های جوامع مذهبی است. وی مطالعه‌ای دقیق با جزئیات را دربارهٔ سنت‌های مذهبی که موضوع بحث مقاله اوست به انجام رسانده است، نتیجه‌گیری او نیز بسیار صریح است: از نظر وی این تعالیم [مذهبی] است که پویایی تروریسم را تقویت می‌کند، نه شرایطی که موجب فوران خشونت و تروریسم می‌شود. پس از کار هاجسن، کتاب برنارد لوئیس (۱۹۶۷) درست است که عمدتاً مبتنی بر رهیافت شرق‌شناسانه و اروپامدارانه نسبت به جوامع اسلامی است، ولی با این حال، این اثر در مقطع زمانی خود یک کار پیشرو بود، هنگامی که مطالعات اسماعیلی زیادی در جهان به انجام نرسیده بود.

تازه با اثر پیشگامانه فرهاد دفتری، یعنی *افسانه‌های حشاشین: اسطوره‌های اسماعیلی* (۱۹۹۴)، رهیافت منسجم و انتقادی‌تری به تاریخ‌نگاری اسماعیلی شکل گرفت و تلاش شد تا اسطوره آدم‌کشی (حشاشین) و رواج آن در زبان‌های اروپایی ساخت‌شکنی شود. با این حال، هنوز استنادات به این اثر خارج از زمینه مطالعات اسماعیلی همچنان بسیار اندک است. کرن‌شاو^۲، در سال ۱۹۹۵م، مجموعه مقالاتی را با عنوان *تروریسم در بافتار*^۳ گردآوری کرد که البته نتوانسته از اشاره به اسماعیلیه نزاری اجتناب کند. فصل مربوط به نظرات گرین در کتاب (فصل ۱۳) با داستان حسن صباح و نقل قول‌هایی از افسانه «پیر» و بدون اشاره به خطای زمانی و ارجاع صحیح به رشیدالدین سنن آغاز می‌شود. اگر اشتباهاتی این‌چنینی را کنار بگذاریم، استدلال قانع‌کننده‌ای برای بیانات آغازین گرین وجود دارد: «کشف دوباره آدم‌کشان (حشاشین)، توسط ناظران سیاست خاورمیانه، موضوع ناچیزی نبوده است». گرین به گزارشی از اطلاعات علنی شده سازمان اطلاعات دولت آمریکا اشاره می‌کند که به الگوهای

1. Rapoport

2. Crenshaw

3. Terrorism in Context

گروه‌های تروریستی در ایران - در دوران پهلوی - به‌مثابه «همان ماهیت» یعنی اسماعیلیان نزاری ارجاع می‌دهد، هر چند در این گزارش اذعان می‌شود که هیچ ارتباط تاریخی بین آنها وجود ندارد. در این گزارش، گرین بر چیزی تأکید دارد که نویسندگان به آن برچسب «عوامل فرهنگی» تسهیل‌گر می‌زنند، که این گروه‌های ایرانی از آن برای ترور استفاده می‌کنند، که البته این موضوع در این گزارش مبهم و غیر قابل وصف باقی می‌ماند. با این حال، او به مهم‌ترین موارد یافته شده موازی (تأکید از نویسنده است) اشاره دارد:

«... در سطح ظاهری، تشخیص شباهت میان حوادث قرون یازدهم و بیستم ایران آشکار بوده و به راحتی قابل حصول است: دو فرد مذهبی متعصب، که هر دو با مرکز مذهبی قم در پیوند هستند، هر دو با تعهد بی‌قید و شرط به ارزش‌های مذهبی خود، از خشونت برای گسترش حوزه نفوذ شخصی خود استفاده کردند. در واقع، هر یک از آن دو زندگی خود را وقف گسترش جامعه مذهبی مورد قبول خود کردند. هر دوی آنها معتقد به اسلام - هر چند از فرقه‌های مختلف - بودند و هر یک تمایل داشتند برای گسترش دایره پیروان خود از خشونت استفاده کنند» (Crenshaw, 1995: 555).

شخصیت‌های مورد نظر در اینجا حسن صباح و آیت‌الله خمینی هستند. هسته مرکزی گزارش اداره اطلاعات ایالات متحده به شباهت‌های سطحی چنگ انداخته است تا کلان‌روایتی از خشونت را مطرح سازد. نکته جالب در مورد این مقاله این است که مقاله روایتی پیشا ۱۱ سپتامبری است و با آنکه اختلافات چشمگیر میان القاعده و آیت‌الله خمینی وجود دارد، سرخ اصلی این استدلال همچنان به قوت خود باقی می‌ماند: این سرخ تلاش برای ریشه‌یابی خشونت در آموزه‌های دینی است، ولو این آموزه‌ها کاملاً متفاوت از هم باشند. این نکته‌ای است که گرین در ارزیابی چنین مقایسه‌هایی مطرح کرد (تأکید از نویسنده است):

«دشواری این قیاس این است که نه برای مورد قرن ۱۱ و نه برای مورد قرن ۲۰ منصفانه برخورد نمی‌کند. اگر چه ظاهراً این یک کاسه‌سازی شباهت‌هایی با یکدیگر را بیان می‌کند، این دورنما تفاوت‌های عمیق و مهمی را نادیده می‌گیرد. این تفاوت‌ها بسیار آموزنده‌تر از ارتباطات آشکاری است که این دورا به هم پیوند می‌دهد. این مسئله در ابتدای این فصل معرفی شده است تا مشکلات و چالش‌های اساسی مطالعه تروریسم در ایران معاصر را برجسته نماید. در واقع، این موضوع به اندازه مسائل شناخته‌شده‌تری مانند کشمکش‌های عرب-اسرائیل یا جنگ داخلی لبنان سیاست‌زده و با افسانه پوشانده شده است» (Crenshaw, 1995: 555).

بدین ترتیب، وی با رایج‌ترین مشکلات پیش رو در تحلیل نظری ترور و خشونت دست به گریبان است. این گونه رهیافت در ادبیات مربوط به تروریسم نادر است. اگرچه گرین آنقدرها به آخرین مراجع درباره مطالعات اسماعیلی اشاره نمی‌کند، نقایص اساسی روشی در این دسته‌بندی‌ها از نظرش دور نمی‌ماند. به عبارت دیگر، برای اجتناب از چنین مغالطاتی، لزوماً نیازمندی به داشتن دانش عمیق از مطالعات اسماعیلی ضرورتی ندارد.

در میان آن دسته آثاری که، در زمینه دانش سیاست، با رهیافت‌هایی مبتنی بر اطلاعات نادرست نوشته شده‌اند، کتاب کوپر^۱ با عنوان *مذاهب سیاسی جدید کوپر یا تحلیلی از تروریسم مدرن*^۲ (۲۰۰۴) نیز جای می‌گیرد. در این کتاب به واژه‌های انگلیسی، *تبهکار*^۳، *آدم‌کش*^۴ و *فدایی*^۵ توجه شده است که «همه آنها در ارتباط با دین سازمان‌یافته‌ای هستند که از تشریفات کشتن الهام گرفته‌اند». همچنین او، در همین زمینه، نظری دارد که می‌تواند راهگشا باشد، اما فراتر از چارچوب پرکشش و جذّاب خشونت مذهبی نمی‌رود: «پیش از قرن نوزدهم، تشریفات مذهبی تنها توجیه قابل قبول تروریسم بود، به این معنی که مذهب هم انگیزه و هم محدودیت کردار یا رفتار را فراهم می‌ساخت یعنی همان چیزی که امروزه با تروریسم همسان در نظر گرفته می‌شود» (Cooper, 2004: 35). وی نکته مهمی را درباره توجیهات مدرن تروریسم مطرح می‌کند، اما با این وجود، او تروریسم را به طور گسست‌ناپذیری با «تشریفات کشتن» مرتبط می‌داند که در آن آدم‌کشان و فداییان، به همان گونه که در گزارش دولت آمریکا حسن صباح و آیت‌الله خمینی هم‌جنس پنداشته شده‌اند، یک کاسه هستند.^۶ جالب است که کوپر

1. Cooper

2. New Political Religions or an Analysis of Modern Terrorism

3. thug

4. assassin

5. zealot

۶. در ۲۰ می ۲۰۱۴م. مناظره‌ای میان محمد قوچانی، روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب ایرانی و عبدالرضا داوری، از حامیان محمود احمدی‌نژاد، برگزار شد. در حین برگزاری این مناظره، قوچانی به کتابی، که در دفاع از احمدی‌نژاد منتشر شده بود، اشاره می‌کند که نویسنده آن آیت‌الله خمینی را با حسن صباح مقایسه می‌کند. واکنش قوچانی جالب توجه است: «مقایسه امام [خمینی] با حسن صباح اهانت به امام است». یک طرف با غرور دو شخص برجسته را با یکدیگر قیاس می‌کند و طرف دیگر از این موضوع احساس شرم کرده و آن را توهین به حساب می‌آورد. در حقیقت، هیچ‌کدام به این نکته توجه نمی‌کند که آیا هیچ زمینه‌ای برای این قیاس وجود دارد؛ واکنش آنان احساسی و بر پایه تصوراتشان است.

قتل سومین خلیفه مسلمانان، «عثمان»، را «ترور» تعریف می‌کند (کوپر، ۲۰۰۴: ص ۸۰)، که موجب می‌شود خواننده به فکر فرو رود که آیا حتی درک درستی از آنچه «آدم‌کشی» و «ترور» نامیده می‌شود، دارد؟

اثر پاپ^۱ (۲۰۰۵م)، که به طور گسترده‌ای ارجاع داده شده است، نیز در این زمینه چندان دلگرم‌کننده نیست. در بیانی توصیفی درباره اسماعیلیان، او آنها را فرقه‌ای مسلمان وصف می‌کند که «سازمانی مؤثر برای استفاده برنامه‌ریزی‌شده، منظم و بلندمدت از قتل‌های سیاسی ترتیب داده است که برای موفقیت بر مأموریت‌های انتحاری (فدائیان) تکیه می‌کند» (تأکید از نویسنده است). تقریباً تمام این جمله بر پایه بازسازی بازپس‌نگرانه از فعالیت‌های فداییان اسماعیلیه نزاری با استفاده از عناصر دوران مدرن، و در این مورد وقایع پس از ۱۱ سپتامبر، است. در همان پاراگراف، پاپ داستان جعلی قتل نظام‌الملک به دست اسماعیلیان را بازگو می‌کند:

«برای دو قرن، خنجرهای حشاشین غالباً حاکمان سنی منطقه و همچنین رهبران حکومت‌های صلیبی را ترور و تضعیف کردند، بیش از پنجاه ترور دراماتیک انجام دادند و الهام‌بخش واژه جدید شدند: «آدم‌کشی»^۲. اکثر قربانیان رهبران سیاسی و نظامی بودند که به شدت محافظت می‌شدند، به گونه‌ای که حتی مهاجمان موفق نیز می‌بایست بهای این کامیابی در انجام مأموریت خود را با نثار کردن حیات خویش پرداخت می‌کردند. چیزی که حشاشین را بسیار مهلک می‌کرد این بود که آنان برای انجام مأموریت خود حاضر بودند جان خود را فدا کنند و اغلب، به جای تلاش برای فرار از مهلکه، به استقبال مرگ می‌رفتند. نخستین فدائی موفق، که وزیر سلطان ملک‌شاه سلجوقی، حاکم ایران در سال ۱۰۹۲م، را به قتل رساند، پیش از اینکه خود کشته شود، اینچنین گفت: «کشتن این شیطان آغاز سعادت است». فدائیان بعدی نیز مأموریت‌های انتحاری خود را با شور و شوقی مشابه انجام می‌دادند. این قاتلان به طور معمول برای تیخ‌یافتن در ترور آموزش بسیار دیده بودند و نقشه‌های هوشمندانه و برنامه‌ریزی‌شده‌ای برای دسترسی به قربانیان خود داشتند، همچنین به طور معمول انتظار می‌رفت که دستگیر شوند، از این رو هیچ تلاشی برای فرار نمی‌کردند و زنده

1. Pape

2. Assassination

بیرون آمدن از مأموریت را شرم‌آور می‌پنداشتند» (Pape, 2005: 13). (تأکیدها از نگارنده مقاله است).

تصورات جدلی که به تولید این افسانه منجر شده را فرهاد دفتری و هاجسن مورد بررسی قرار داده‌اند. با وجود این که این آثار مدت‌ها پیش از انتشار اثر پاپ منتشر شده بودند، نتیجه‌گیری‌های آنان بر کار او ظهور و بروزی نداشته است. این موضوع نشان می‌دهد که چرا و چگونه داستان جعلی حشاشین زنده ماند و مبنای شکل‌گیری داستان تخیلی دیگری، که شامل اسماعیلیان نزاری و فداییان و خلبانان کامیکازه ژاپنی در جنگ جهانی دوم می‌شد، گردید. اگرچه رویکرد نظری مقاله راپوپورت کاملاً متفاوت از آنچه پاپ می‌گوید نیست، راپوپورت حداقل تلاش کرده است که تا حد امکان از سلسله منابع گسترده‌ای استفاده کند. در پیکره گسترده ادبیاتی که پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر ظاهر شد، اثر ل. علی خان (۲۰۰۶) برجسته‌تر است. کتاب، با مبانی نظری و روش‌شناختی صحیح، به صورتی جدی، به مسئله خشونت می‌پردازد و برای بازنمایی خشونت و ترور از استفاده از اصطلاحاتی که کارهای پیش از این به کار می‌بردند خودداری می‌کند. خان در مقام انتقاد از جسیکا استرن^۱ درباره بحث وی از «خشونت کنونی افراط‌گرایان اسلامی» تنها از «فدائیان مسلمان قرون گذشته (۱۰۹۰-۱۲۷۵م)» اشاره می‌کند. تاریخ‌ها نسبتاً عجیب هستند؛ زیرا حکومت الموت را حسن صباح در سال ۱۰۹۰م. تأسیس کرد، اما در سال ۱۲۵۶م.، و نه سال ۱۲۷۵م.، از بین رفت. خان به واژه فداییان، و نه اسماعیلیان یا آدم‌کش‌ها، اشاره می‌کند و اقتباس از منطق ذات‌گرایانه برای توضیح خشونت را نمی‌پذیرد. کتاب خان، برخلاف آثار دیگری که تقریباً بحث تمامی آنها بر پایه افسانه‌های پیرامون حشاشین شکل گرفته، در حاشیه باقی مانده است. یک ملاحظه مهم دیگر در مورد کتاب خان وجود دارد. کتاب از منظر کسی نوشته شده است که با اسلام‌سازی و همدلی دارد و آگاهی ژرف وی از سنت و منابع اسلامی در سرتاسر کتاب بازتاب یافته است. امکان دارد بخشی از دلایل ناکامی مآخذ دیگر را بتوان با توجه به فقدان شناخت کافی از موضوع توضیح داد، امری که از زمان جنگ‌های صلیبی به این سو

^۱. Jessica Stern

تغییر قابل ملاحظه‌ای نکرده است. حتی در مواردی که دسترسی به منابع وجود داشته، روایت‌ها اغلب تحت نفوذ رهیافت‌هایی مانند رهیافت برنارد لوئیس قرار گرفتند.

در مجموعه منابعی که مکرراً به آنها ارجاع داده شده، منبعی وجود دارد که نشان‌دهنده فراوانی استفاده از تخیل و تصویرسازی است: چالیاند و بلین^۱ (۲۰۰۷م) کتابی را منتشر کردند که به زبان انگلیسی شد و توسط انتشارات دانشگاه کالیفرنیا به چاپ رسید. فصل سوم این کتاب به فداییان و حشاشین اختصاص داده شده است. بخش‌های مختلف روایات درباره حشاشین بر اساس داستان‌های تخیلی، افسانه‌ها و حکایات هستند و بخش اعظمی از روایت به میزان زیادی بر داستان مجعول ترور نظام‌الملک، وزیر بزرگ سلجوقیان، توسط فدائیان اسماعیلی استوار است. جالب است که این فصل تنها چهار صفحه درباره فداییان و نوزده صفحه درباره اسماعیلیان دارد، که نشان می‌دهد رواج افسانه‌های مربوط به حشاشین، خصوصاً وقتی توأم با داستان‌های خیال‌پردازانه باشند، هنوز هم می‌تواند تصورات مخاطب را به خود جلب کند.

دو متن قابل توجه در کتاب وجود دارد که بازتاب‌دهنده پافشاری بر یک روایت ذات‌انگارانه هستند. مورد نخست ارتباط آشنای دین در قالب‌های باستانی و پیشامدرن خود با «تروریسم معاصر»، به‌ویژه در ارتباط با اقدامات القاعده، است (تأکید و علامت سؤال از نویسنده مقاله است):

«این واقعیت [؟] که تلخ‌ترین نمونه‌های تروریسم معاصر، صرف نظر از اهداف سیاسی آنها، / بعد مذهبی دارند به ما یادآوری می‌کند که این موضوع از لحاظ تاریخی نیز برای بیشتر اشکال تروریسم صادق است؛ مانند فداییان یهودی در قرن نخست میلادی یا مثلاً فدائیان فرقه اسماعیلی از قرن ۱۱ تا ۱۳ م. در واقع، مرجعیت مذهبی برای بسیاری از جوامع مرکزیت داشته است و این پدیده هنوز هم وجود دارد» (Chaliand & Blin, 2007: 9).

همانطور که می‌بینیم، این بازنمایی دوگانه از انگیزه‌ها و دوگانه مذهبی / سکولار به‌نحوی قدرتمند در این روایت در هم آمیخته‌اند. در این روایت، هیچ فرد سکولار نمی‌تواند و نخواهد توانست به عناصر مذهبی برای اعمال خشونت ارجاع دهد و هیچ فرد مذهبی نیز نخواهد

¹. Chaliand and Blin

توانست با عناصر سکولار کار مشابهی از پیش برد. به نظر می‌رسد اینجا مرز روشنی وجود دارد که مذهب و امر سکولار را از هم جدا می‌کند تا زمانی که این «پدیده» خودش از بین برود. بنا بر نظر نویسندگان، ما هنوز شاهد چنین تجلیاتی از خشونت هستیم.

نقل قول دوم، که حول اسطوره قتل نظام‌الملک توسط اسماعیلیان می‌چرخد، حتی در رهیافت آنارکونیستی (زمان‌پریشانه) و شیوه خیال‌پردازانه خود جالب‌تر است:

«همانطور که در حملات ۱۱ سپتامبر، پلیس محلی و سرویس‌های اطلاعاتی دولت نیز با وجود تلاش‌ها برای ارتقای سطح امنیت سیستم‌های امنیته‌شان شکست خوردند. قاتل نظام‌الملک نیز، در جامه یک صوفی و با شمشیری ساده، به دنبال وارد ساختن ضربه‌ای روانی برای مقابله با یک امپراتوری مستبد بود. امپراتوری سلجوقی در اواخر قرن ۱۱ م. قدرت نخست دنیا محسوب می‌شد. ترور وزیر بزرگ یکی از نخستین حملات بزرگ تروریستی بود که به همین ترتیب شناخته شد» (Ibid: 67).

نویسندگان معتقدند که اسماعیلیه نزاری با گروه القاعده قابل قیاس هستند و امپراتوری سلجوقی نیز با دولت آمریکا ماهیتی موازی دارد. علاوه بر این، مفروض گرفته می‌شود که امپراتوری سلجوقی نیز، مانند دولت ایالات متحده، «پلیس و سازمان اطلاعاتی» مختص خود را داشته است.

مخرج مشترک این روایت‌ها، از ارزیابی‌های دقیق و آکادمیک مزبور گرفته تا روایت داستان‌مانند اخیر - که همه‌شان سررشته‌ای در زمینه نظریه‌ها یا تحلیل‌های سیاسی دارند- استفاده ایشان از اسطوره حشاشین، بدون حتی اشاره‌ای به آخرین تحقیقات در مطالعات اسماعیلی، بوده است. بررسی دقیق و کامل ادبیات موضوع، با توجه به روزآمدترین مآخذ، در اغلب موارد وجود ندارد.

یک رویکرد متفاوت در مورد اسماعیلیان نزاری این است که آنها صرفاً یک جامعه کاملاً مطرود در نظر گرفته می‌شوند که نشاید به ایشان توجه کرد و نباید به عنوان «راست‌کیش» یا نماینده اکثریت مسلمانان پنداشته شوند. کتاب ویرایش شده توسط الرشید و شترین^۱ (۲۰۰۹) شامل چنین ارجاعاتی است، هر چند حاوی تعدادی مقالات روشنگرانه است که در آنها

1. Al-Rasheed and Shterin

عاملیت مردم و شرایطی که موجب برانگیختن تروریسم و خشونت می شوند در نظر گرفته شده‌اند.

در مقاله‌ای از الافندی در این کتاب، هنگامی که نویسنده به مواردی از ظهور خشونت می‌رسد، موضعی تقریباً تدافعی اتخاذ می‌کند. در زمینه توضیح اشکال مدرن جهاد، که در ایدئولوژی سیاسی گروه‌های اسلام‌گرا بکار گرفته شده است، او به «تأثیرات مسأله‌ساز سنت‌ها و آموزه‌های مذهبی بر اقدامات فردی و گروهی اشاره می‌کند که به نوبه خود بستگی به این دارد که جوامع چگونه با سنت‌های مذهبی خود پیوند می‌یابند». سپس او پیشنهاد می‌کند که (تأکید از نویسنده مقاله است):

«نزدیک‌ترین پدیده‌ای که اسلام شبیه به تروریست‌های انتحاری داشت حشاشین بودند که آنها هم متعلق به فرقه‌ای در اقلیت و بسیار منزوی در آن زمان بودند. و نزدیک‌ترین فرقه اسلامی شبیه به گروه‌های افراطی خوارج (شورشیان) بودند. هر دو گروه را جریان اصلی اسلام مرتد شناخته بود، بنابراین هیچ کس امروز نمی‌تواند به‌عنوان موردی معتبر به آنها اشاره کند» (El-Affendi in Al-Rasheed and Shterin, 2009: 73).

بازنمایی فرقه اسماعیلیه به‌عنوان فرقه «اقلیت» که «در آن زمان بی‌نهایت در انزوا» بودند، به نظر می‌رسد بحثی باشد که آنها می‌بایست نادیده می‌گرفتند. نویسنده، شاید ناخواسته، دوگانه راست کیش / بدعت‌گذار^۱ را به‌گونه‌ای بازتولید می‌کند که در آن «جریان اصلی» می‌تواند اسماعیلیان را طرد و ایشان را «مرتد» معرفی کند. در این روایت، «اسلام» (یا حتی به‌طور گسترده‌تر، «مذهب») بایست با نوای «اکثریت» هماهنگ باشد. علاوه بر این، نویسنده هر چیزی که به اسماعیلیان نزاری نسبت داده شده است را استفاده می‌کند و چندان علاقه‌مند به ارزیابی ادعاها علیه آنان نیست؛ زیرا به‌آسانی می‌تواند بین آنها و خوارج شباهت بیابد: هر دو گروه مطرود و مرتد و بدعت‌گذار در نظر گرفته می‌شوند. او در هر دو مورد اشتباه می‌کند. اسماعیلیان تاریخی ناهم‌ساز و ناموزون دارند و میراث فکری اسماعیلیان، چه در دوره خلافت فاطمی یا الموت، پیشینه قابل توجهی دارد. غزالی، که مهم‌ترین مخالف آنها بود، به‌شدت در نگارش نوشته‌های جدلی و ستیزه‌جویانه علیه اسماعیلیان نزاری مشارکت داشت. چنین کار

^۱. orthodox/heterodox

پرشور سیاسی و جدلی نمی‌توانست علیه جماعتی تحت اقلیت، منزوی و کم‌تأثیر هدایت شده باشد. در حقیقت، این واکنشی مستقیم به نفوذ اسماعیلیان نزاری بود که شکل‌گیری چنین ابطال پرحرارتی را موجب شد. در ارتباط با مورد دوم، خوارج کسانی بودند که علیه خلیفه چهارم، علی (ع)، شورش کردند، با وجودی که علی (ع) این موضوع را روشن ساخته بود که آنها را «مرتد» بر نمی‌شمرد. بله، ممکن است درست باشد که بعضی از جناح‌ها بعداً به‌عنوان خوارج «مرتد» شناخته شدند، اما مطمئناً این موضوع در زمان خلیفه‌ای که مستقیماً با آنان در چالش بود، رخ نداد.

روایت الافندی تمایل به تعمیم دادن این ارزیابی به مسیحیت و بازتولید همان دوگانه

مرکز/حاشیه^۱ دارد:

«در مقابل، شهیدان مسیحی نخستین در جریان اصلی مسیحیت ستایش می‌شوند، در حالی که انتقام انتحاری سامسون بخش مهمی از خودانگاره مسیحی/یهودی را شکل می‌دهد. با این حال، عقیده سکولار مدرن، در هر دو سنت، دیگر آن سنت‌های مذهبی را جدی نمی‌گیرد، حداقل نه به طور مستقیم، هر چند که برنامه هسته‌ای انتحاری اسرائیل را یکی از مفسران به‌عنوان اقتباسی از «گزینه سامسون» توصیف کرده است» (El-Affendi in Al-Rasheed and Shterin, 2009: 73).

همانطور که می‌بینیم، حتی در کتابی که نویسنده تلاش‌های قابل ملاحظه‌ای برای شناسایی کارگزاران پذیرای خشونت از میان مردم انجام داده است (به‌ویژه در فصل ۴ کتاب، نوشته ماسیمو اینترووین^۲، که به‌صورت مطالعه موردی روی جنبش حماس کار کرده است)، این آگاهی بخشی یا هشدار وجود دارد که ممکن است اشکال معاصر یا مدرن خشونت، با ذکر نمونه‌هایی از قرون میانه، با اشکال پیشامدرن در ارتباط باشند. اگر مقاله گرین را، که پیشتر به آن پرداخته شد، با مقاله الافندی، که روش راحت دور زدن مسئله را انتخاب کرده، مقایسه کنیم، متوجه شویم که تنها ادراک اکثریت از ایده‌ها یا عملکرد اقلیت نیست که به آنها مشروعیت می‌دهد، بلکه مهمتر از آن، زمینه‌ها و شرایطی است که در نقطه آغازین موجب بروز مشکلات شده‌اند.

1. center/periphery

2. Massimo Introvigne

مثال‌های بالا به هیچ وجه بیانگر مجموعه ادبیات مربوط به خشونت و تروریسم نیستند، اما مواردی که در اینجا به آن پرداخته شد - با تنها چند استثناء - به وضوح بازتاب‌دهنده گرایش‌های اساسی برای بررسی کلان‌روایتی است که می‌تواند هر پدیده‌ای را به راحتی و به تخیلی‌ترین شکل توضیح دهد. این گرایش به‌ویژه وقتی که روایت‌ها توان به خدمت گرفتن عناصر هم‌نوا با تخیل و افسانه‌ها را در اذهان مخاطب دارند، تقویت می‌شود. رسانه و بازار نیز در ارتباط با ایده‌های اینچنینی نقش مهمی ایفا می‌کنند. به وضوح آثار پژوهشی جدی، مانند مقاله راپوپورت، وجود دارند که کار منسجم و دقیقی انجام می‌دهند، هر چند پژوهش جدید به حساب نمی‌آیند.

۴. عناصر روایات رقیب

اغلب استدلال‌هایی که در مورد خشونت مذهبی، پیشینه قرون وسطایی روش‌هایش و ارتباطش با آموزه‌ها و الهیات صورت می‌گیرد به‌طور منظم شباهت‌هایشان را می‌بیند و چندان به تفاوت‌ها توجهی نمی‌کند. ارزیابی واضح این مشکل را گرین در مقاله فوق‌الذکر ارائه داده است. در این میان، شباهت‌ها می‌توانند فریبنده باشند. خشونت در اشکال مختلف رخ می‌دهد و توسط افراد یا گروه‌های مختلف با انگیزه‌های متفاوت انجام می‌شود. واقعیت این است که همه آنها به خشونت و یا استفاده از ابزار مشابه متوسل می‌شوند، ولی این لزوماً به این معنی نیست که آنها ارزش‌ها یا ایدئولوژی‌های مشترک دارند. همچنین این امر به این معنی نیست که نسل‌های آینده - که آموزه‌های مشابه یا اساسی الهیاتی دارند - بایستی رفتار مشابهی داشته باشند. این نکته به‌ویژه در مورد اسماعیلیان نزاری امروز تقویت شده است. آموزه‌های اصلی اسماعیلی، علی‌رغم بروز جنبش‌های عظیم میان جمعیت اسماعیلی در طول زمان، در دنیای مدرن باقی مانده است. با این حال، مذهب اسماعیلیه امروز منعکس‌کننده تغییرات فوق‌العاده‌ای در اشکال نمایش است و به‌ویژه در بافت اروپایی و آمریکای شمالی عمل می‌کند. این تغییر نیازمند تفسیر است - که در کتابم *اقتدار بدون مرز*^۱ (۲۰۱۴) به آن اشاره کرده‌ام - که می‌تواند بر روشن‌سازی مسئله دوگانه مذهبی / سکولار تأثیر داشته باشد.

¹. Authority without Territory

دوران مدرن مجموعه‌ی کاملاً جدیدی از دسته‌بندی‌ها را به وجود می‌آورد که ما را در دنیایی کاملاً متفاوت قرار می‌دهد: تقسیمات دولت-ملت و تمام سازوکارهای سیاسی آن در دوران پیشامدرن وجود نداشت. قواعد دوران مدرن یا سازوبرگ قدرت شباهتی با آنچه در قرون میانه وجود داشت ندارد. همانطور که قبلاً در مقاله چالیانند و بلین اشاره شد، اسماعیلیان به راحتی با القاعده مقایسه می‌شدند. به گفته نویسندگان، همان گونه که القاعده تهدیدی برای آمریکا است، اسماعیلیه نزاری هم تهدیدی مشابه برای سلجوقیان بود. اینکه یک وضعیت سیاسی از زمان و فضای متفاوتی گرفته شود و با تصویرسازی دوباره خودمان، آن را در بافت زمانی و مکانی دیگری در کنار هم قرار بنشانیم، نوعی زمان‌پریشی است. این تنها حاصل فقدان اطلاعات و یا صرفاً عناصر خیالی روایت بیجا نیست؛ این یک خطای روش‌شناختی جدی نیز هست که تفاوت زمان را در این تابع ملحوظ نمی‌دارد.

اسماعیلیان و غیر اسماعیلیان در قرون میانی به یک اندازه به خشونت متوسل شدند. اکنون این تفکر به طرز فزاینده‌ای در حال تثبیت است که قتل نظام‌الملک کار پادشاه سلجوقی بوده است که از نفوذ همسان و زبرش با پادشاه ناخشنود بود. علاوه بر این، همانطور که هاجسن و دفتری نشان داده‌اند، سیاست «آدم‌کشی» یا «ترور» همیشه به نفع اسماعیلیان نبود. بلکه بالعکس، این سیاست اغلب منجر به کشتار اسماعیلیان می‌شد. اگر این سیاست به مثابه یک استراتژی نظامی مفروض گرفته شود، سیاستی شکست‌خورده بوده است و تحولات سیاسی در طول دوره الموت نشان می‌دهد که حاکمان دولت نزاری از این مشکل آگاه بودند. بنابراین، انتساب مطلق و فراگیر بودن «تروریسم» و «آدم‌کشی» اسماعیلیان در تمام این دوره تاریخی چیزی بیش از بازتولید تخیلی مجادله‌آمیزی نبوده که مدت‌ها پس از فروپاشی دولت نزاری شکل گرفته است.

مشکل دیگری که در بسیاری از موارد مطروحه در ادبیات پژوهش اسماعیلی به آن اشاره شده، حذف تفاوت‌ها و برجسته‌سازی شباهت‌ها است. این رویکرد، که هم تنوع و هم عاملیت را نادیده می‌گیرد، منجر به ایجاد روایتی هماهنگ شده است که به راحتی می‌تواند خوارج، اسماعیلیه، مسلمانان سلفی، شوالیه‌های معبد، حماس، آیت الله خمینی و حسن صباح را، با

وجود تفاوت‌های عمیق در ایدئولوژی‌ها، آموزه‌ها و شعائر و مناسک این جوامع، گروه‌ها یا افراد، در یک دسته‌بندی قرار دهد.

روایت‌های فوق، حتی اگر برخی از آنها عمیقاً ناقص باشند، به ما کمک می‌کند تا توصیف‌های ارائه‌شده کشف و ساخت‌شکنی شوند. نتایج بهتر زمانی به دست می‌آید که آنها با روایت‌های داخل جامعه اسماعیلیه نزاری تکامل یابند. نه تنها بیشتر ادبیات اصیل و منابع نخستین اسماعیلیان نزاری تقریباً به طور کامل تا آغاز قرن بیستم دور از دسترس باقی مانده بودند، بلکه حتی تا چند دهه پس از آن نیز مطالعات دقیق آکادمیک در مورد اسماعیلیان آغاز نشده بود.^۱ تنها در دهه‌های اخیر بود که ادبیات اسماعیلیان نزاری توسط مؤسسه مطالعات اسماعیلی در لندن در دسترس قرار گرفت.^۲ آخرین کار موجود اسماعیلیان نزاری دوره الموت مجموعه‌ای از اشعار با عنوان *دیوان قائمیات* (۲۰۱۱) است، که توسط شاعران مختلف و احتمالاً در دوره‌های مختلف سروده شده است. یکی از برجسته‌ترین جنبه‌های این مجموعه، اشعار زیادی است که فعالیت‌های *فدائیان* را شرح می‌دهند. در این اثر، قصاید بسیاری، در ستایش اسماعیلیانی که جان خود را در راه آرمان خویش فدا کردند، وجود دارد. خواندن این اشعار موجب درک بهتری از خودانگاره *فدائیان* اسماعیلی می‌شود. بدون اینکه وسوسه شویم که وضعیت قرون میانه را به دوره مدرن تحمیل کنیم، این اشعار در واقع بازتاب‌دهنده تعلق خاطر عمیق اسماعیلیان نزاری و آمادگی آنان برای فدا کردن زندگی‌شان در خدمت به باورشان است. اشعار همچنین احساس عمیق باور و امید، نه ناامیدی و پوچ‌گرایی را، و عزت نفس، باور مذهبی صادقانه، هنر، فصاحت، استدلال آموزه‌های موشکافانه و انواع مختلف از عناصر دیگر را بازتاب می‌دهند؛ موضوعاتی که فراتر از محدوده این مقاله هستند. اشعار زیر از قصیده شماره ۶۱ این کتاب است:

۱. بنگرید به فرهاد دفتری (۲۰۱۵)، *پنجاه سال در شرق: خاطرات ولادیمیر ایوانف* (*Fifty Years in the East: The Memoires of Wladimir Ivanov*).

۲. برای اطلاع از فهرست دقیق آثاری که در زمینه مطالعات اسماعیلیه به چاپ رسیده‌اند بنگرید، به دفتری (۲۰۰۴). بایست به این نکته نیز توجه داشت که مطالعات جدید پیرامون اسماعیلیه در مقابل [مطالعات پیرامون] دوره میانه نسبتاً ناچیز است.

مرد باید کاندترین عهد همایون بنده وار
بر سر شمشیر خصم، از شوق جان افشان کند
مرحبا مردان مولانا که هر یک وقت کار
از محبت مغفر و از معرفت خفتان کند
شمع وار از درد دین هنگام سر درباختن
مطلع نور حیات از خنجر بزآن کند
(کاتب، ۱۳۹۰: ۱۷۹).

خاتمه این شعر آموزه‌های اسماعیلی را با حسی قدرتمند از سرسپردگی پیوند می‌دهد. با این وجود، در اشعار بالا چند عنصر وجود دارد که اساساً آنها را با هر نمونه معاصر یا مدرن از «تروریسم» متفاوت می‌کند. نخست اینکه، اشعار، به جای کمین کردن، با جنگ و مبارزه سروکار دارند، بنابراین عنصر دفاع نمی‌تواند به راحتی و با خیال آسوده نادیده گرفته شود. ما باید به یاد آوریم که اسماعیلیان به دلیل باورهایشان اغلب هدف کشتار و قتل عام بودند و این آزار و شکنجه هیچ ارتباطی با اسماعیلیان نزاری (۴۸۳-۶۵۴ ق/۱۰۹۰-۱۲۵۶ م) نداشت. چنین شکنجه‌هایی حتی در زمان حکومت خلفای فاطمی (۲۹۷-۴۸۷ ق/۹۰۹-۱۰۹۴ م) نیز وجود داشت. اسماعیلیان اغلب به عنوان «قرمطیان» یا «رافضیان» در کنار سایر جوامع شیعی هدف قرار می‌گرفتند. با این حال، این نکته به این معنی نیست که آنان هیچ استراتژی تهاجمی نداشتند. اسماعیلیان نزاری، مانند هر گروه دیگر با جاه طلبی‌های سیاسی، با قدرت‌های اطرافشان درگیری داشتند و برخوردهای خشونت‌آمیز در میان آنان بسیار معمول بود. ثانیاً، همان گونه که در بیت دوم فوق‌الذکر می‌بینیم، تأویلات و رازورنگی معمول اسماعیلی به شعر افزوده شده، که موجب ورود عناصر عشق و محبت، سرسپردگی و معرفت به آن می‌شود. اصطلاح «معرفت» اینجا، با توجه به زمینه روشنفکری اسماعیلیان که از مهم‌ترین طرفداران فلسفه در میان مسلمانان بودند، مشخصاً مهم است. آخرین بیتی که اینجا نقل شده یادآور مفهوم آشنای ایثار در تفکر شیعی است که نمونه آن حسین بن علی (ع) است که در کربلا کشته شد و به عنوان شهید مورد احترام مسلمانان شیعه است.

هر گونه مطالعه آتی درباره زندگی این فداییان بدون بررسی اشعار سروده شده در این دوره و متون منثور که از شجاعت اسماعیلیان صحبت می‌کنند، ناقص خواهد بود. این منابع همچنین می‌توانند ابهامات متعددی که پیرامون فداییان وجود دارد را برطرف کنند؛ ابهاماتی

نظیر آنکه آنان را مردمی اسرارآمیز به تصویر کشیده‌اند و آنان را با مجرمان مدرن خشونت مقایسه می‌کنند. توصیفات شاعرانه به‌صورتی صریح به ما می‌گوید که فداییان هیچ مقام و مرتبه خاصی ندارند و متفاوت از سایر اعضای جامعه نیستند. هیچ رمز و راز خاصی در مورد این فداییان وجود نداشت؛ هر فردی که توانایی مبارزه را داشت می‌توانست مأموریتی برای انجام آن بر عهده گیرد. چنین جزئیاتی، زمانی که در پرتو کامل مطالعات اخیر درباره اسماعیلیان مورد بررسی قرار گیرند، می‌توانند نشان دهند که چگونه بسیاری از اظهارات در مورد «حشاشین» فراگیر شده است.

۵. برخی مطالعات متقدم

به جز منابع تازه کشف شده، هنوز هم منابع تحقیقاتی اولیه‌ای از هاجسن وجود دارد که به‌ویژه در این مورد روشن‌گر هستند. هاجسن تذکر می‌دهد که قتل در میان اسماعیلیان و غیر اسماعیلی‌ها به طور یکسان و به مانند هم (نکته‌ای که در مورد شباهت‌ها و تفاوت‌ها توسط گرین و دیگران مطرح شد) معمول بوده است:

«هیچ راهی برای اطمینان (به جز موارد ویژه نادر) از این موضوع وجود ندارد که هرگونه تروری در واقع کار اسماعیلیان بوده است، زیرا ترور و قتل به اندازه کافی در میان مخالفان خودشان رایج بود و حتی مواردی که توسط نزاری‌ها انجام شده است، ممکن است ادعای دروغین و برای پیشبرد اهداف سیاسی بوده باشد. بر این اساس، بحث در مورد جایگاه آنها در کل سیاست دولتی می‌تواند در بهترین حالت محتمل باشد» (Hodgson, 1955: 111).

آنچه که هاجسن به وضوح با عنوان «احتمال» عنوان می‌کند تقریباً همیشه توسط دیگران مطابق طرح و برنامه در نظر گرفته شده است. علاوه بر این، او اشاره می‌کند که روابط بین اسماعیلیان نزاری و سایر مسلمانان همواره در تضاد و تقابل نبوده است و اسماعیلیان همیشه «منزوی» نبوده‌اند (همانطور که الافندی مطرح کرده است):

«گرچه اسماعیلیان دلیلی برای دوست داشتن مردمان سنی نداشتند، اما ظاهراً تلاشی هم برای تخریب تمام رهبران سنی نکردند. بیشتر اوقات، اکثریت اهل سنت با اسماعیلیان در شرایط خوب و قابل قبول همزیستی داشتند و حتی به نظر می‌رسد دشمنان مهم این فرقه اغلب از ترور یا حتی تلاش برای آن فرار کرده‌اند» (Ibid: 111).

سومین نکته مهم هاجسن درباره قتل عام یا قتل‌های متقابل است که به شدت با توصیف پاپ از آنها به عنوان «استفاده برنامه‌ریزی شده، منظم و بلندمدت از قتل‌های سیاسی که برای موفقیت بر مأموریت‌های انتحاری تکیه داشت» در تضاد است:

«هر چند گهگاه یک شورش و یا یک حاکم هدف نابودی تمام اسماعیلی‌ها را در سر می‌پروراند، اما به ندرت بر کشتار و قتل عام پافشاری می‌شد (هرچند که آنان به اندازه کافی خونریز و سفاک بودند - همه متهمین عموماً گناهکار پنداشته می‌شدند). پس از آن شهروندان با اسماعیلیانی که جان سالم به در برده بودند در آرامش و صلح زندگی می‌کردند. به نظر می‌رسد نه اسماعیلی‌ها و نه مخالفانشان سیاست پیوسته حذف یکدیگر را در دستور کار نداشتند».

هاجسن به بسیاری از منابعی که در سال‌های اخیر یافت شده‌اند دسترسی نداشت، اما حتی بر اساس همان مطالب پیشین نیز چنین استدلال می‌کند که: «جایی که انگیزه ترور روشن است، معمولاً به صورت مشخص دفاع یا تلافی بوده است». بنابراین، احتمال تهاجم‌های مداوم و رادیکال و یا موارد حملات تروریستی به طور فزاینده‌ای تضعیف شده است. علاوه بر این، هاجسن تمایلی به باور بسیاری از این قتل‌ها ندارد:

«در ارتباط با تقریباً همه این قتل‌ها، این اختلاف وجود دارد که آیا نسبت دادن همه اینها به اسماعیلیه صحیح است و به‌ویژه آن عمل در جهت منافع چه کسی صورت گرفته است. به نظر می‌رسد که هرگونه ترور فرانک‌ها که اتفاق افتاده است بایست با نزاع‌های غیر اسماعیلی مرتبط بوده باشد» (Ibid: 113).

عنصر مهم دیگری که باعث می‌شود اسماعیلیان به طور خاص از تروریسم مدرن متفاوت باشند، ماهیت باز و عمومی چنین اقداماتی است:

«ترورهای اسماعیلیان از قتل‌های بسیاری که در حیات سیاسی عمومی جامعه اتفاق افتاد، نه تنها از لحاظ مرتبط بودن با مسائل شخصی کمتر بود، بلکه از نظر رقابت فردی نیز متفاوت بود؛ اما در اغلب موارد عمومی بود، و در مسجد و یا دادگاه انجام می‌شد. هیچ چیزی در مورد فعالیت آنها پنهان نیست. به نظر می‌رسد اسماعیلیان تقریباً هرگز به استفاده از سم متهم نشده‌اند» (Ibid: 113).

برای خلاصه نکات هاجسن، اهمیت دارد که توجه شود که او هم شباهت‌ها و هم تفاوت‌های بین اسماعیلیان و رقبای خود را ذکر می‌کند، اما به مقایسات زمان‌پیشانه

نمی‌پردازد. او همچنین حوادث را به صورت تفکیک‌ناپذیر با آموزه‌ها پیوند نمی‌دهد تا نتوان آنها را در حوزه‌های تاریخی واقعی خود توضیح داد (مانند مورد نزاع‌های غیر اسماعیلی). مثال هاجسن، کسی که همیشه در کتابش به نفع اسماعیلیان سخن نمی‌گوید، را بسیاری از نویسندگان دیگر، که توضیحات و توجیهاتی برای خشونت در دوران مدرن دارند، گاهی به صورتی فراتاریخی، دنبال نمی‌کنند.

اثر فرهاد دفتری به طور خاص مفید است، زیرا او به طرز فوق‌العاده‌ای چگونگی ورود اصطلاح «تروریست»^۱ به زبان‌های اروپایی را تحلیل می‌کند. یکی از ارجاعات برای این اصطلاح در ارتباط با حشیش یا استفاده از مسکرات توسط فداییان نزاری بود که محصول تخیلات اروپایی بوده است. دفتری یادآور می‌شود که:

«مسلمانانی که با شهادت‌طلبی شیعه آشنا بودند نیازی به توضیح برای درک رفتار فداکارانه فداییان نداشتند. در نتیجه، نویسندگان مسلمان، برخلاف نویسندگان غربی، درباره شعائر و مناسک سرّی و مخفیانه این فرقه دچار خیالبافی نشدند» (Daftari, 1994: 92).

بررسی دقیق فرهاد دفتری درباره وضعیت اسماعیلیان سوریه و برخورد آنها با صلیبیون روایتی جامع از خط سیر این افسانه‌ها ارائه می‌دهد، اما حتی این مطالعات تاریخی را نویسندگانی که خواهان پیوند اسماعیلی‌ها به تئوری خشونت و ترور با انگیزه‌های مذهبی هستند نادیده گرفته‌اند. دفتری توضیح می‌دهد که چگونه این افسانه‌ها در طول زمان انباشته شده است:

«افسانه‌های مختلف یا اجزای افسانه‌های خاص گاهی مستقل و گاه به طور همزمان توسط نویسندگان مختلف «تصور» می‌شد؛ در حالی که، به طور کلی، بسیاری از نویسندگان از حکایت‌های پیشینیان خود به‌عنوان مبنای مشارکت خود استفاده می‌کردند. از سال‌های پایانی قرن ۱۲م، وقایع‌نگاران غربی، مسافران و فرستادگانی که به سوی شرق لاتین می‌آمدند حرف‌هایی برای گفتن در مورد «حشاشین» داشتند، گویی آنان یک سازش ضمنی، در فرآیند ساخت، انتقال و مشروعیت دادن به افسانه‌های حشاشین با یکدیگر داشتند. یک قرن بعد، افسانه‌ها رواج بسیار یافتند و به‌عنوان توصیفی قابل اطمینان از فعالیت‌های نزاریان مورد پذیرش قرار گرفتند، به همان شیوه‌ای که «افسانه سیاه» ضد اسماعیلی پیشین توسط

¹. assassins

نویسندگان مسلمان صورت‌بندی شده بود، در این زمان این اقوال به‌عنوان بیان واقعی انگیزه‌ها و آموزه‌های اسماعیلی پذیرفته شدند» (Daftary, 1994: 95).

شوربختانه، این پیشرفت‌ها از سوی پژوهشگران حوزه نظریه سیاسی مورد توجه زیادی واقع نشد. این وضعیت، با توجه به رویدادهای ترسناک اخیری که مسلمانان در آنها درگیر بودند، بغرنج‌تر هم شده است. آنچه که بار دیگر در مرکز همه ارزیابی‌ها قرار داشت، این بود که بار دیگر همه مسلمانان یکسان «تصور» شدند. هرچند در زمان‌های مختلف، تمایزات و تفاوت‌ها ساخته می‌شوند و حد و مرز محتاطانه‌ای در نظر گرفته می‌شود، روایت‌های تخیلی همچنان قدرتمندتر و جذاب‌تر از روایت‌های علمی خشک و بی‌پرده هستند.

نتیجه

مورد اسماعیلیان نزاری و تاکتیک‌های آنها برای مبارزه و بقا در میان کینه‌ورزی‌ها همچنان به‌عنوان یک الگو برای خشونت‌های مدرن و تروریسم مطرح شده است. تقریباً هر پرونده مدرن را رسانه‌ها یا جامعه علمی در برخی موارد به اسماعیلیان نزاری ربط می‌دهند. روایت‌های ژورنالیستی با وجود اینکه نقش مهمی در شکل دادن افکار عمومی نسبت به تروریسم داشته‌اند در محدوده این مقاله قرار نگرفته‌اند. تحقیقاتی که به طور خاص به مطالعات اسماعیلیان پرداخته‌اند، در تعیین اهمیت پژوهش در آینده برای کسانی که به‌طور انحصاری بر تاریخ‌نگاری اسماعیلی تمرکز دارند، توفیق داشته‌اند. این مسئله برای ارتباط مطالعات اسماعیلی با سایر رشته‌های علوم اجتماعی و علوم انسانی، مخصوصاً وقتی که وارد مباحث بین رشته‌ای می‌شود، صادق نیست. وضعیت تحقیق در مورد خشونت، تروریسم و ارتباط آن با ایدئولوژی‌های مذهبی/سکولار در بافت نظریه‌های سیاسی ضعیف بوده است، به‌ویژه هنگامی که به بررسی زمینه‌ها و علل فوران خشونت می‌پردازند. این پدیده زمانی که ارتباط اسماعیلی با روایت‌های تروریسم و خشونت درهم‌تنیده می‌شود، بیشتر می‌گردد.

همانگونه که در بخش فوق در مورد ادبیات موضوع بحث شده است، بیشتر منابعی که بیشتر روی افسانه‌های حشاشین تکیه کرده‌اند، به استفاده از آنها برای تأیید مفروضات خود در مورد گرایش ذاتی در «دین» برای مشروعیت بخشیدن و تحریم خشونت یا تروریسم تمایل

دارند. نوشته‌های بحث‌برانگیز و خیالی، که موجب رواج اسطوره‌ها شده‌اند، نیز روایات موجود را، که در هر دو طرف توجیهات مذهبی یا سکولار برای خشونت وجود دارد، شکل می‌دهند. همانطور که توجیه‌ها و توضیحات برای خشونت و تروریسم را می‌توان در دین جستجو کرد، در این مورد در اسماعیلیه نزاری، تلاش‌های مشابه برای خشونت و تروریسم در سکولاریسم (و یا حداقل برخی از روایات آن) نیز قابل انجام است. هر دو این روایت‌ها، در منتهی‌الیه طیف مخالف، درگیر اختلافات و مجادلات بی‌پایان هستند و یک شبکه گمراه‌کننده و بی‌فایده از حدس و گمان‌هایی را ارائه می‌دهند که در بهترین حالت احتمالی هستند. نمونه اسماعیلیان نزاری و افسانه‌های حشاشین تأیید کاملی برای این گمان است که بروز خشونت و ترورها - برای تمایل به شرایط بهتر با مسائل کمتر - اساساً و ذاتاً با آموزه‌ها و استدلال‌های نظری در ارتباط نیستند. تاریخ طولانی اسماعیلیان نزاری، و به‌ویژه شرایط مدرن آنان در قرن بیستم، به‌صورتی قدرتمندانه این نکته را نشان می‌دهد.^۱

این استدلال یا ادعای شایع، که اسماعیلیان اسلاف تروریسم مدرن هستند، در برابر بازاندیشی انتقادی تاب‌ایستادگی ندارد. حتی توزق اثر هاجسن و کتاب دفتری می‌تواند این روایت ناقص را ساخت‌شکنی کند. تروریسم مدرن - مسلمان یا غیر مسلمان - هرگز نیازی به الگو یا نمونه‌ای از قرون میانی، به‌ویژه از جامعه‌ای که آموزه‌های آنها عمیقاً متفاوت از آنان است، نداشته است. تروریسم مدرن استراتژی‌ها یا ایدئولوژی‌های خود را چه با اسماعیلیان نزاری و چه بدون آنان می‌یافت. استفاده از اسطوره حشاشین اسماعیلی پاسخی به احساسات عوامانه و تلاشی شکست‌خورده در ایجاد روایت معتبر است.

مورد اسماعیلیان نزاری، اگر در بافت تاریخی مناسب خود باقی بماند و برای توجیه برنامه‌های سیاسی مدرن به طور زمان‌پیشانه مورد استفاده قرار نگیرد، در واقع می‌تواند راهی برای ارائه درکی از خشونت و تروریسم با نگاه کردن به زمینه‌ها و شرایطی که از هر دو سو موجب خونریزی شد ایجاد کند. نادیده گرفتن، عدم رواداری و ایدئولوژی‌های انحصاری، که به حیات انسان اولویت نمی‌دهند، لزوماً در پیوندی جدایی‌ناپذیر با ایده‌ها یا عقاید متافیزیکی قرار

^۱. نویسنده به برخی جنبه‌های این مسئله در کتابش (Authority without Territory, 2014) پرداخته است.

ندارند. تعدیل‌ها یا اصلاحات در تفاسیر مذهبی (و سکولار) از ایمان هیچ تضمینی برای کنترل خشونت ندارند. حتی جوامع مذهبی اصلاح شده افرادی می‌آفرینند که به خشونت تمایل دارند. خشونت نیز لزوماً در تضاد با سکولاریسم نیست. نمونه‌های مدرن خشونت نیز جای شکی درباره آسیب‌پذیری حتی آموزه‌های سکولار باقی نمی‌گذارند.

جنبه‌ای از مسئله خشونت که اغلب نادیده گرفته شده این است که چگونه اقتدار برای اعمال خشونت مورد استفاده قرار می‌گیرد. مورد قدرت فراتر از آن است که به دو دسته مذهبی یا سکولار محدود شود. من تحولات و تغییرات را در تفسیر اقتدار در مورد اسماعیلیان نزاری در جای دیگر بررسی کرده‌ام. ارزیابی کاملی از مسائل مربوط به اقتدار در زمینه‌های اروپایی در کار فوردی (۲۰۱۳) انجام شده است. مطالعه فوردی در مورد تغییر در ایده اقتدار، به خصوص در ارزیابی خود از جنبش اصلاح قرن شانزدهم (فصل ۷)، کمک می‌کند تا بتوان این سؤال را درک کرد.

بروز و/یا شیوع خشونت عمیقاً در ارتباط با این موضوع است که چگونه اقتدار در هر جامعه، چه مذهبی یا سکولار، ادراک و اعمال می‌شود. در غیاب صدای واحد قدرت میان جامعه متنوع مسلمان، که در سراسر جهان پراکنده است، اغلب شکایات سیاسی عناصر غالب در تعیین چگونگی پنهان شدن، مدیریت و کنترل خشونت هستند. قدرت اغلب دست کم یا نادیده گرفته شده یا حتی کاملاً کنار گذاشته شده و تنها گزینه‌ی توسل به خشونت، به صورت رادیکال و بدون پیوند با سنت، برای افراد و گروه‌ها باقی مانده است. از بین بردن دوگانه مذهبی-سکولار و گذر از این مانع مفهومی فلج‌کننده، بدون در نظر گرفتن افراد، منافع جمعی آنها، شرایطی که موجب خشونت می‌شود و شیوه‌ای که در آن اقتدار بیان و اجرا و یا در غیر این صورت حذف می‌شود، دشوار خواهد بود و به انتزاع ناخوشایند و خاموش منتج می‌شود.

منابع و مأخذ

- کاتب، حسن محمود، ۱۳۹۰، *دیوان قائمیات*، مقدمه و شرح واژگان محمدرضا شفیعی کدکنی، تصحیح سید جلال حسینی بدخشانی، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب؛ لندن: موسسه مطالعات اسماعیلی.
- Al-Rasheed, Madawi, & Shterin, Marat, 2009, *Dying for Faith: Religiously Motivated Violence in the Contemporary World*, London: I.B. Tauris.

- Badakhchani, S. Jalal, ed., 2011, *wwwān-q qā' āāāāāā* Tehran: Miras-e Maktoob.
- Cavanaugh, William T., 2009, *The Myth of Religious Violence: Secular Ideology and the Roots of Modern Conflict*, New York: Oxford University Press.
- Chaliand, Gerard & Blin, Arnaud, 2007, *The History of Terrorism: From Antiquity to Al Qaeda*, Berkley, Los Angeles, London: University of California Press.
- Cooper, Barry, 2004, *New Political Religions, or, An Analysis of Modern Terrorism*, Columbia: University of Missouri Press.
- Crenshaw, Martha, 1995, *Terrorism in Context*, University Park, PA: Pennsylvania University Press.
- Daftary, Farhad, 1994, *hhe Assassnnggngnds: hhhhs oh hk Isaa 'sss* London: Tauris.
- Daftary, Farhad, 2004, *Ismaili Literature: a Bibliography of Sources and Studies*, London and New York: IB Tauris.
- Daftary, Farhad, 2015, *Fifty Years in the East: The Memoirs of Wladimir Ivanow*, London and New York: IB Tauris.
- Furedi, Frank, 2013, *Authority: A Sociological History*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hodgson, Marshall, G. S., 1955, *hhe dddrr of Assassns; hhe Srruggee of hhe EaryyNzzārī Isāā 'ssssAganīsh hk Islamic World, 's-Gravenhage: Mouton.*
- Khan, L. Ali, 2006, *A Theory of International Terrorism Understanding Islamic Militancy*, Leiden: Martinus Nijhoff Publishers.
- Lewis, Bernard, 1967, *The Assassins: A Radical Sect in Islam*, London: Weidenfeld and Nicolson.
- Mohammad Poor, Daryoush, 2014, *Authority without Territory: the Aga Khan Development Network and the Ismaili Imamate*, New York: Palgrave Macmillan.
- Pape, Robert Anthony, 2005, *Dying to Win: The Strategic Logic of Suicide Terrorism*, New York: Random House.
- Rapoport, David C., 1984, "Fear and Trembling: Terrorism in Three Religious Traditions", *The American Political Science Review*, Vol. 78, No. 3 (Sep.), 658-677.
- Stern, Jessica, 2003, *Terror in the Name of God: Why Religious Militants Kill*, New York: Ecco.